

## The Purity of Islam Compared to a Natural Apostate

### ARTICLE INFO

*Article Type*  
Analytical Review

#### Authors

Tahereh Ghodsi<sup>1</sup>,  
Taheer Ali Mohammadi<sup>1\*</sup>,  
Seyed Mohammad Sadegh Mousavi<sup>3</sup>

#### How to cite this article

Tahereh Ghodsi, Taheer Ali Mohammadi, Seyed Mohammad Sadegh Mousavi, The Purity of Islam Compared to a Natural Apostate, *Journal of Quran and Medicine*. 2021; 5(4): 79-89.

1. PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Law, Theology and Political Science, Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Associate Professor and Faculty Member, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ilam University, Ilam, Iran (Corresponding Author).

3. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Private Law and Faculty Member, Shahid Motahari University, Tehran, Iran.

\* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: t.alimohamadi@ilam.ac.ir

#### Article History

Received: 2020/11/12

Accepted: 2021/02/23

ePublished: 2021/03/16

### ABSTRACT

In Imami jurisprudence, Islam is one of the purifications. The purity of Islam means that if an infidel becomes a Muslim, his body becomes pure, he can marry a Muslim, his blood is honorable and he is buried in the graves of Muslims. Despite the fact that the purity of Islam is a jurisprudential necessity; But in the quality and scope of its purity, including; The purity of Islam regarding natural apostasy is disputed among jurists. In this descriptive and analytical study, after examining the sayings and arguments of the jurists regarding the purity of Islam in relation to the natural apostate, it was found that Islam is the purity of the natural apostate and the refusal to accept his repentance is only for the three rulings of obligation to kill. , The separation of his wife and the division of his property among the heirs.

**Keywords:** Islam, Purity, Purity, Natural Apostate

## مطهریت اسلام نسبت به مرتد فطری

### طاهره قدسی<sup>۱</sup>

دانشجوی مقطع دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

### طاهر علی محمدی<sup>۲\*</sup>

دانشیار و عضو هیأت، علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. (نویسنده مسئول)

### سید محمدصادق موسوی<sup>۳</sup>

دانشیار، گروه فقه و حقوق خصوصی و عضو هیأت علمی، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران.

### چکیده

در فقه امامیه، اسلام از جمله‌ی مطهرات است. مقصود از مطهریت اسلام آن است که اگر کافری مسلمان شود، بدنش پاک و طاهر می‌گردد، می‌تواند با مسلمان ازدواج کند، خونس محترم است و در مقابر مسلمین دفن می‌شود. علیرغم این که مطهریت اسلام از ضروریات فقهی محسوب می‌شود؛ اما در کیفیت و گستره مطهریت آن از جمله؛ مطهریت اسلام نسبت به مرتد فطری میان فقها اختلاف نظر است. در این تحقیق که به روش توصیفی و تحلیلی انجام شده، پس از بررسی اقوال و ادله فقها در خصوص مطهریت اسلام نسبت به مرتد فطری، به دست آمد که اسلام، مطهر مرتد فطری است و عدم پذیرش توبه او فقط، مختص احکام ثلاثه‌ی وجوب قتل، جدایی همسرش و تقسیم اموالش میان ورثه است.

کلید واژه: اسلام، طهارت، مطهریت، مرتد فطری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۵

\*نویسنده مسئول: t.alimohamadi@ilam.ac.ir

### مقدمه

در فقه امامیه موضوعات مختلفی به عنوان «مطهر» نسبت به نجاسات مطرح شده‌اند که از جمله آنها اسلام است. مقصود از مطهریت اسلام آن است که اگر کافری مسلمان شود، بدنش پاک می‌گردد، می‌تواند با مسلمان ازدواج کند، خونس محترم است و در مقابر مسلمین دفن می‌شود. فقها در اصل مطهریت اسلام نسبت به کافر اصلی و مرتد ملی، اتفاق نظر دارند، اما در مطهریت اسلام نسبت به مرتد فطری دیدگاه‌های مختلفی در حدود و ثغور و شرایط مطهریت آن مطرح کرده‌اند. با بررسی‌های به عمل آمده، مقاله‌ی علمی که به این موضوع پرداخته باشد، یافت نشد و ظاهراً این اولین تحقیق پژوهشی در این باره است. در مقاله حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی انجام می‌پذیرد، بعد از تعریف طهارت و ارتداد، به طرح و تبیین اقوال و گزینش دیدگاه صحیح‌تر در خصوص مطهریت اسلام نسبت به مرتد فطری، پرداخته می‌شود.

### مفهوم‌شناسی

#### طهارت

طهارت مصدر «طهر» به ضم و یا فتح عین به معنای پاکیزگی (۱)، پاک شدن از چرک (۲) و نقیض نجاست است (۳، ۴). در اصطلاح فقها، طهارت به معنای به کار بردن طهور به قصد قربت و طهور عبارت از آب و خاک است (۵).

طهارت بر دو قسم است: طهارت از حدث و طهارت از خبث. طهارت از حدث یا همان طهارت باطنی؛ صفت اعتباری است که شارع آن را برای کل بدن هنگام جنابت یا بعضی از بدن به سبب ناقض وضو واجب کرده است. به مورد اول حدث اکبر گفته می‌شود که طهارت آن با غسل است و به مورد دوم حدث اصغر گفته می‌شود که طهارت آن با وضو است (۶). طهارت از خبث نیز زایل کردن نجاست است؛ زیرا خبث به معنای عین نجس است؛ مانند خون و بول. در فقه امامیه به چیزهایی که نجاسات را بر طرف می‌کنند، مطهرات اطلاق می‌شود (۶). بنابراین، همان گونه که برخی دیگر از فقها تصریح کرده‌اند (۷) طهارت هم بر طهارت حدثیه و هم بر طهارت خبثیه اطلاق می‌گردد.

#### ارتداد

ارتداد در اصطلاح فقهاء عبارت است از کافر شدن بعد از مسلمان بودن (۸). فقهای شیعه غیر از ابن‌جنید (۹)، مرتد را به دو قسم «ملی» و «فطری» تقسیم کرده‌اند (۱۰، ۱۱). مرتد ملی آن است که از ابتدا کافر بوده، سپس اسلام آورده و پس از آن به کفر بازگشته است (۱۰، ۱۲، ۱۳)؛ اما مرتد فطری کسی است که در حال اسلام پدر و مادر یا اسلام یکی از آن دو متولد شود و سپس از دین برگردد (۱۰).

#### مطهریت اسلام نسبت به مرتد فطری

در اینکه آیا اسلام باعث طهارت مرتد فطری می‌شود یا خیر، فقها اختلاف نظر دارند. این اختلاف فقط در مورد مرد است نه زن؛ چون

وارد شده‌اند، هر چند توبه کند و اسلام بیاورد. بحرانی احتمال می‌دهد دلیل این قول، عمل به آیات و روایاتی باشد که بر قبول توبه دلالت دارند. سپس چنین اشکال می‌گیرد که این قول سبب طرح اخبار عدم پذیرش توبه مرتد فطری می‌شود و نتیجه می‌گیرد که جمع بین دو دلیل تا جایی که ممکن باشد، بهتر از طرح یکی از آنها است (ب ۲۱).

قول سوم: قبول توبه او در واقع و عدم قبول آن در ظاهر نسبت به همه احکام شرعی

این قول در برخی کتب فقهی نقل شده، در حالی که قائلی برایش پیدا نشد. آیه‌الله خوئی که چنین قولی را از جانب برخی فقها نقل کرده، چنین گفته است: «قول سوم، قبول توبه‌اش در واقع و نه در ظاهر است. پس خداوند او را می‌بخشد و در آخرت عقاب نمی‌کند. با این وجود بر احکام کفر در دنیا باقی می‌ماند و همچنان نجس خواهد بود و احکام ثلاثه هم در موردش اجرا می‌شود». شاید دیدگاه مذکور، همان قول به پذیرش توبه نسبت به اعمال مربوط به خود و عدم پذیرش نسبت به دیگران باشد؛ هر چند همدانی این دو تعبیر را دو قول مجزا از هم می‌داند. وی چنین گفته است: «از برخی دیگر از فقها تفصیل بین آنچه که به عمل خود او تعلق می‌گیرد و نسبت به آنچه که به دیگری تعلق خواهد گرفت، وجود دارد. پس (مرتد فطری) نسبت به خودش (بعد از توبه)، معامله مسلمان می‌کند و بر طهارت بدن و صحت وضو و غسل بنا می‌گذارد. پس نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و نسبت به دیگران نجس‌العین است». اگر مقصود از این قول، آن باشد که افزون بر نجس بودن نسبت به دیگران، احکام ثلاثه در صورت دستیابی حاکم به او و امکان اجرای احکام ثلاثه، در موردش اجرا می‌شود، این دو قول در واقع یک دیدگاه هستند و قائل هم دارد؛ زیرا صاحب جواهر این قول را قوی دانسته است. در هر صورت، خواه یک قول باشد یا دو قول، دلیلی قابل اعتنا بر آن وجود ندارد و با بیانی که در ادله پذیرش توبه مرتد فطری به طور مطلق به استثنای اجرای احکام ثلاثه می‌آید، بطلانش معلوم خواهد شد.

قول چهارم- تفصیل بین ارتداد در اثر انکار شهادتین و بین انکار ضروری

بنابر ادعای همدانی بعضی تفصیل داده و گفته‌اند کسی که مرتد فطری است اگر ارتدادش به سبب انکار شهادتین یا یکی از این دو باشد با اسلام آوردن، توبه‌اش قبول نمی‌شود؛ بنابراین، محکوم به طهارت نیست، اما اگر ارتداد فطریش به واسطه انکار ضروری یا باقی امور (مثل هتک عزائم دین) باشد توبه‌اش پذیرفته خواهد شد و پاک می‌شود. به نظر می‌رسد کاشف الغطاء به این قول متمایل باشد؛ همان گونه که صاحب جواهر وجود این قول را از ایشان پذیرفته است. تنها دلیلی که برای اثبات این ادعا ذکر شده، وجود شک در شمول ادله مرتد فطری نسبت به این گروه‌ها است که در نتیجه تحت عمومات پذیرش توبه باقی می‌مانند. با توجه به دلایلی که تفصیلاً خواهند آمد، در این که چنین مسلمانانی در ذیل عمومات

توبه زن، قابل قبول است (۹)؛ از آن جایی که تنوع اقوال در طهارت مرد مرتد فطری مبتنی بر پذیرش یا عدم پذیرش توبه او به طور مطلق یا به تفصیل و گاه مستقل از بحث قبول و عدم قبول توبه او است، در ذیل، ابتدا اقوال فقها در قبول یا عدم قبول توبه مرتد فطری و مبتنی بر آن، طهارت و یا عدم طهارتش تبیین می‌شود و سپس صرفنظر از قبول و عدم قبول توبه او این مسأله مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اقوال فقها در قبول توبه مرتد فطری

فقهای امامیه در این خصوص دیدگاه‌های مختلفی ذکر کرده‌اند که عبارتند از:

قول اول: عدم قبول توبه مرتد فطری به طور مطلق

به عقیده مشهور فقها، توبه مرتد فطری نه در ظاهر و نه در باطن قابل قبول نیست (۱۴، ۱۵)؛ بنابراین، مرتد فطری با وجود بازگشت به اسلام، همچنان خلود در آتش جهنم خواهد داشت و علاوه بر اجرای احکام ثلاثه‌ی وجوب قتل، جدایی همسرش و تقسیم اموالش میان ورثه، بر نجاست باقی است (۱۶). این دیدگاه را فقهای مثل فیروزآبادی و جواهری پذیرفته‌اند و شیرازی در قبول طهارتش اشکال دیده است (۱۷). در واقع به عقیده قائلان به عدم طهارت، بین عدم پذیرش توبه مرتد فطری و بین مترتب شدن احکام کافر بر او ملازمه وجود دارد. البته چنانکه خواهد آمد، ظاهراً این انتساب صحیح نیست و مراد مشهور عدم پذیرش توبه مرتد فطری فقط نسبت به احکام ثلاثه مذکور می‌باشد؛ زیرا آنان تصریح به عدم پذیرش اسلام او نکرده‌اند و همان گونه که خواهد آمد ملازمه‌ای بین عدم قبول توبه و عدم اسلام وجود ندارد.

قول دوم: قبول توبه مرتد فطری به طور مطلق

یکی از اقوال این است که هر گاه مرتد فطری توبه کند، حتی اگر مرد باشد، توبه‌اش در ظاهر و باطن پذیرفته می‌شود و به سبب پذیرش توبه، بر او حکم به طهارت خواهد شد (۱۸) و حتی احکام ثلاثه در مورد او جاری نمی‌شود و عقاب نخواهد شد و تفاوتی با مرتد ملی ندارد. به عبارتی دیگر، بر اساس این قول، کافر با اسلام پاک می‌شود، چه اصلی و چه مرتد، و مرتد هم خواه فطری باشد، خواه ملی، چه مرد و چه زن، خواه نسبت به خودش و خواه نسبت به دیگران. شیخ انصاری این قول را پذیرفته است؛ زیرا نجاست بر موضوع کفر معلق است و بر مرتد فطری بعد از توبه، کافر صدق نمی‌کند و توبه او باعث طهارت و زوال نجاست می‌شود (۱۹). به عبارتی دیگر، بعد از توبه، بر او عنوان مسلمان حقیقتاً صدق می‌کند؛ زیرا عقلاً پذیرش توبه او واجب است. اگر توبه او قبول نشود در حالی که توبه بر او واجب است، مستلزم لغویت وجوب شرعی توبه بر او می‌شود. پس وقتی در حال توبه عنوان مومن، صادق باشد، تمامی احکام مسلمان از قبیل طهارت، توارث، تزویج و تجهیز به دلیل عموم ادله نسبت به او جاری خواهد بود (۲۰). این قول بر خلاف روایاتی است که از ائمه (ع) درباره لزوم اجرای احکام ثلاثه بر او

ابراز کرده‌اند. (۱۱). برخی دیگر از فقها نیز توبه مرتد فطری را پذیرفته‌اند. افزون بر این، اجماع مذکور، مدرکی یا محتمل‌المدرک است. بنابراین ارزشی ندارد.

دلیل دوم- آیات: در این باره می‌توان به آیه ذیل اشاره کرد: «لَنْ يَرْضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (آل عمران/۹۰)؛ کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد، و آنان خود گمراهانند». برخی به این آیه استناد کرده‌اند (۲۲). در آیه شریفه، تعبیر «بعد ان يؤمنوا» نیامده؛ بلکه «بعد إيمانهم» آمده است؛ فلذا آیه شریفه هم شامل مرتد ملی و هم مرتد فطری می‌شود. در ادامه می‌فرماید: «ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ». اطلاق این قسمت از آیه دلالت بر این دارد که نه در دنیا و نه در آخرت. هرگز توبه شان پذیرفته نمی‌شود. از آن جایی که ادله زیادی بر پذیرفته شدن توبه مرتد ملی وجود دارد، این فرد از تحت آیه خارج می‌شود. در نتیجه مرتد فطری، چه توبه کند و چه نکند تحت شمول آیه شریفه باقی می‌ماند (۲۳). در نقد این استدلال می‌توان گفت که برخی از فقها یا مفسران (خم ۲۴، ۲۵) اطلاق این آیه را نپذیرفته‌اند، بنابراین، آیه مذکور شامل مرتد فطری بعد از توبه نمی‌شود. دلایل آنها به شرح ذیل است: جمله آخر آیه «اولئك هم الضالون» دلالت دارد که توبه بر وجه اخلاص واقع نشده است (۲۵)؛ بلکه توبه آنها زبانی است نه قلبی (۲۶). اگر توبه خالص کنند، توبه آنها پذیرفته می‌شود؛ زیرا اسلام هر چیزی که قبل از اسلام بوده است را از بین می‌برد و کسی که از گناه توبه کند؛ مانند کسی است که گناهی ندارد (۲۷). عدم پذیرش توبه به سبب تأخیر آن تا زمان مرگ است. بلاغی در این باره می‌گوید: «لَنْ تُقْبَلَ نَفِي در آینده است. «لَنْ تُقْبَلَ» یعنی بعداً و در آینده توبه آنها قبول نمی‌شود. این آیه بر ازدیاد کفر مرتد دلالت دارد؛ به دلیل عناد در ایمان و «لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» بر کفر معاند دلالت دارد و قدر معلوم از عدم قبول توبه؛ مرگ در حال کفر است؛ یعنی آنها توبه نمی‌کنند، همان طور که آیه ۴۸ سوره بقره می‌فرماید: «لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» (۲۸) و گفته شده است مراد کسانی از مسلمانان هستند که بر کفر مرده‌اند بنابراین منظور از ازدیاد و استمرار و عدم پذیرش توبه؛ کنایه از این است که توبه نمی‌کنند (۲۹).. آیه مقید به مرتد فطری می‌شود که توبه نکرده از این رو امام خمینی معتقد است که به دلیل رحمت و اسعه خداوند و عدم سازگاری با عدل الهی، این آیه، شامل مرتد فطری بعد از توبه نمی‌شوند.

از این که امر به توبه نسبت به مرتد فطری داریم، امر به توبه دلالت بر قبول آن دارد و الا لغویت توبه لازم می‌آید این خود قرینه می‌شود بر این که آیه اطلاق ندارد و توبه مرتد فطری را شامل نمی‌شود. آیه

توبه قرار می‌گیرند، تردیدی نیست؛ اما اختصاص پذیرش توبه مرتد فطری به این دسته از مسلمانان ادعایی بدون دلیل است. بنابراین، چنین دیدگاهی قابل قبول نیست.

قول پنجم: قبول توبه او در واقع و عدم قبول آن در ظاهر نسبت به احکام ثلاثه

شهید ثانی از کسانی است که قائل به این قول است. وی می‌گوید: «حق این است که توبه مرتد فطری به سبب اجتناب از تکلیف به ما لایطاق و جمع بین ادله دال بر قبول توبه به صورت مطلق (از همه، چه در ظاهر و چه در باطن) ۱ و ادله دال بر عدم قبول آن از مرتد ۲ میان او و خدایش قبول می‌شود». ایشان هرچند توبه این فرد را در ظاهر نپذیرفته و قبول آن را در باطن و واقع قولی قوی دانسته است؛ اما دیدگاه ایشان با قول سوم که ذکرش گذشت، متفاوت است؛ زیرا فقط بر اجرای احکام ثلاثه بر چنین مرتدی تصریح کرده، در عین حالی که او را مشمول سایر احکام شرعی از جمله صحت عبادات و معاملات و طهارت بدنش دانسته است. بحرانی نیز این قول را پذیرفته است. وی می‌گوید: «این قول نزد من ظاهر است و به وسیله این قول بین ادله جمع می‌شود و اختلاف از آنها زائل می‌گردد. در این هنگام احکامی که ارتداد موجب آن شده؛ از قبیل قتل، جدایی همسر و تقسیم اموالش بر او جاری خواهد شد و عباداتش میان خود و خداوند سبحان صحیح است و از او قبول می‌شود اگر آن عبادات پیش از قتل و بعد از توبه اتفاق بیفتد. چنانکه خود بحرانی تصریح کرده، علاوه بر قبولی عبادات مرتد فطری بعد از توبه، وی محکوم به طهارت هم هست. بر اساس این قول، مرتد فطری بعد از توبه داخل در عنوان مسلمان می‌شود و احکام مبتنی بر اسلام؛ از جمله طهارت قبل از اجرای حکم قتل شامل حال او خواهد شد و صرفاً احکام ثلاثه قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموالش در بین ورثه درباره او اجرا می‌شود. این قول چنانکه خواهد آمد، مقتضای جمع بین ادله است و صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

بعد از ذکر اقوال فقها در اینجا به تفصیل به بررسی دلایلی که قابلیت استناد در پذیرش و یا عدم پذیرش توبه مرتد فطری دارند، پرداخته می‌شود تا قول حق به دست آید.

دلایل عدم پذیرش توبه مرتد فطری

چنانکه گفته شد، بنابر قول انتسابی به مشهور فقها اگر مرتد فطری توبه کند، توبه‌اش به طور مطلق پذیرفته نمی‌شود. دلایل این قول به شرح ذیل است:

دلیل اول- اجماع: بر این مسأله ادعای اجماع شده است چنانکه صاحب‌جواهر نیز مدعی عدم خلاف قابل توجه؛ بلکه مدعی تحقق اجماع محصل و منقول شده است. البته این دلیل مخدوش است؛ زیرا برخی از فقها این حکم را نپذیرفته و اقوال دیگری در این خصوص

۱- به عنوان نمونه ببینید: حرعاملی ۱۴۰۹، ۱۷، ۳۷۸.

۱- در این باره می‌توان به آیه ۱۰۴ از سوره توبه؛ آیه ۸۲ از سوره طه و آیه ۲۵ از سوره شوری اشاره کرد.

۳- منحصر بودن عدم جبّ به آثار مترتب بر کفر ارتدادی: مقتضای اطلاق نفی توبه، فقط عدم جبّ آثار مترتب بر کفر ارتدادی مرتد است که به وسیله اسلام و بر اساس ادله آن زایل می‌شود. پس مرتد استحقاق عقاب به سبب کفر موقّیتش را دارد، اما نجاست او بعد از اسلام و عدم قبول اعمالش بعد از اسلام از آن چیزهایی نیست که ترتبش بر کفر سابق معلوم است. پس عدم قبول توبه او به طور مطلق، جز مترتب شدن آثاری که بر کفر موقت او متوقف است، مقتضی چیزی نیست و نجاست فعلی، بر کفر سابق بر فرض عدم اسلام یا عدم تأثیر اسلام در طهارت مترتب نیست؛ زیرا نجاست از باب کفر فعلی است.

در توضیح این سخن باید گفت: «مراد از «لا توبه له» بقای بر کفر است واقعاً؛ همان گونه که مقصود از عدم قبول توبه در برخی معاصی، این نیست که شخص بر آن معاصی پابرجا و مبادرت کننده است؛ زیرا توبه رجوع از خود معصیت به خود اطاعت نیست؛ بلکه عبارت از بازگشت از بی‌مبالاتی نسبت آنها به تصمیم بر ترکشان است و نیز مفهوم آن، بقای سنخ حکم مترتب بر معصیت نیست تا گفته شود که مضمون آن بقای نجاست است؛ بلکه معنای آن بقای خود حکم مترتب بر معصیت سابق است و روشن است که نجاست در حال اسلام بر فرض بقایش از آثار کفر سابق نیست؛ بلکه از آثار کفر فعلی است در صورتی که اسلامش کالعدم باشد. نتیجه اینکه شمول قول امام (ع): «لا توبه له» نسبت به نجاست در حال اسلام، بر دلیلی توقف دارد که بر ثبوت نجاست به ملاک کفر سابق در آن حال، دلالت کند. پس اگر اسلام، توبه باشد، مقتضای آن دلیل را برطرف می‌سازد و اگر چنین نباشد، مقتضای آن دلیل را باقی می‌گذارد؛ همان گونه که در استحقاق عقاب نسبت به کفر سابق بر اسلام مورد بحث چنین است و استحقاق عقاب در مانحن فیه وجود ندارد. ثانیاً، توبه غیر از خود اسلام است، پس عدم قبول توبه او مقتضی عدم قبول اسلام او نیست و مقتضای ادله عام، قبول اسلامش است و به سبب قبول اسلام او نجاست برطرف می‌شود. بنابراین، حکم به لحاظ نجاست نیست تا به سبب قول امام (ع): «لا توبه له» باقی بماند. پس ظاهر این است که قول امام (ع): «و قد وجب قتله...» بیان قول آن حضرت است که فرمود: «لا توبه له»، نه اینکه جمله اول، کلی دارای مصادیق دیگری باشد غیر از آنچه که در کلام بیان شد. این نقد نیز مؤید قول پذیرش توبه مرتد فطری به طور مطلق بجز اجرای احکام ثلاثه است.

مجمعل بودن روایت: برخی از فقها گفته‌اند روایت مجمل است و استدلال به اطلاق آن ساقط می‌شود.

عدم قبول توبه از معصیت ارتداد دلالتی بر عدم قبول اسلام ندارد. پس اگر توبه کند و اسلام آورد؛ یعنی از گناه ارتداد پشیمان شود و شهادتین را ظاهر سازد، توبه قبول نمی‌شود؛ اما اسلام پذیرفته خواهد شد. چنین شخصی مسلمان و پاک است، ولی محکوم به اجرای حد بر او است.

دیگری (بقره/۲۱۷) وجود دارد که دلالت بر پذیرش توبه مرتد فطری می‌کند که نشان می‌دهد آیه مورد بحث اطلاق ندارد. روایاتی (۳۰) وارد شده‌اند که بر پذیرش توبه دلالت دارند و کشف از این می‌کنند که مرتد فطری بعد از توبه از تحت آیه مورد استناد خارج است. نیز روایات فراوانی وجود دارند که بر پذیرش توبه به طور مطلق دلالت دارند؛ از جمله اینکه امام باقر (ع) می‌فرماید: «التائب من الذنب کمن لا ذنب له؛ توبه کننده از گناه، مانند کسی است که هیچ گناهی ندارد». چنین احادیثی بر آیه شریفه حکومت دارند؛ چون با وقوع توبه، شرکی وجود ندارد تا مطابق آیه بخشیده نشود. از این رو، تبریزی گفته است: ما روایاتی که از آنها تفسیر آیه را به دست می‌آوریم که این روایات دلالت دارند بر این که آیه مذکور شامل مرتد فطری که توبه کرده است، نمی‌شود. به قرینه این روایات آیه شریفه مربوط به کافر اصلی یا مرتد فطری است که توبه نکرده (۳۱). امام علی (ع)، امام حسن و امام حسین (ع)، در جنگهایشان توبه مرتدانی مثل خوارج و غلات را می‌پذیرفتند و با آنها معامله مسلمان می‌کردند. سیره ائمه (ع) مقید اطلاق آیه است. بنابراین از سیره این سه امام (ع) به دست می‌آید که اطلاق این آیه تخصیص می‌خورد.

دلیل سوم: روایات: برخی از احادیثی که برای عدم پذیرش توبه و طهارت مرتد فطری مورد استناد قرار گرفته‌اند به شرح ذیل است: روایت اول- در صحیح محمد بن مسلم از امام باقر (ع) آمده است: «مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ - وَ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ صَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ - فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجِبَ قَتْلُهُ؛ هر کس از اسلام برگردد و بعد از اسلامش به آنچه بر پیامبر (ص) نازل شده کفر ورزد، توبه‌ای ندارد و قتلش واجب است». شهید ثانی و صاحب‌جواهر با استناد به این روایت، حکم به عدم پذیرش توبه و عدم طهارت مرتد فطری کرده‌اند؛ اما به دلایلی که در پی می‌آیند، روایت مذکور بر عدم پذیرش توبه مرتد فطری دلالتی ندارد:

۱- غیر قابل تقیید و تخصیص بودن اطلاقات و عمومات ادله توبه: اطلاقات و عمومات ادله توبه که در مقام رأفت و امتنان وارد شده‌اند، غیر قابل تقیید و تخصیص‌اند و به دلیل رحمت واسعه خداوند و به سبب سهولت شریعت مقدس، مخصوصاً نسبت به توبه قابل تضییق نیستند. افزون بر آن، یأس از رحمت خداوند، از کبائر است و قبول توبه رحمت خداوند است» (۳۲).

۲- تقیید اطلاق عدم قبول توبه به امور ثلاثه: این صحیح از اثبات عدم قبول توبه باطنی و ظاهری، قاصر است؛ بلکه با ارتداد مرتد فطری فقط احکام ثلاثه؛ قتل، جدایی و تقسیم مال اجرا می‌شوند و با توبه این موارد برنمی‌گردند؛ زیرا ظاهر از روایت که فرمود: «و قد وجب قتله»، حالیه بودن آن؛ یعنی آن چه نفی می‌شود توبه نسبت به احکام ثلاثه است نه توبه مطلق. توبه‌ای که این احکام و مشکلات را از او بردارد وجود ندارد. پس استدلال به این روایت بر عدم قبول توبه مرتد فطری به طور مطلق و بقای او بر کفر و نجاست صحیح نیست؛ بلکه روایت توبه نسبی (نسبت به احکام ثلاثه) را نفی می‌کند.

دلیل اول- جمع بین ادله دال بر قبول توبه و اخبار دال بر عدم پذیرش توبه مرتد فطری اقتضای پذیرش توبه او می‌کند بجز احکام ثلاثه که در آنها پذیرفته نمی‌شود. از جمله برخی آیات (فرقان/ ۶۸، ۶۹، ۷۰؛ مائده/ ۳۹) که در کتاب حدائق بر آنها به پذیرش مطلق توبه استناد شده است.

اخباری نیز بر پذیرش توبه مرتد فطری دلالت دارند. روایاتی نیز وجود دارند که بر قبول توبه مرتد فطری و صحت عباداتش دلالت دارند؛ از جمله اینکه زراره از امام باقر (ع) در باره کسی سؤال می‌کند که مؤمن باشد و حج کند و در زمان ایمان خود کار نیک انجام دهد؛ آنگاه فتنه‌ای در ایمانش به وجود آید و کافر شود، سپس توبه کند و ایمان آورد، امام (ع) در پاسخ می‌فرماید: «يُحْسَبُ لَهُ كَلِّ عَمَلٍ صَالِحٍ عَمَلُهُ فِي إِيْمَانِهِ وَلَا يَبْطُلُ مِنْهُ شَيْءٌ، هُرَّ عَمَلٌ صَالِحِي كَمَا فِي زَمَانِ إِيْمَانِهِ أَنْجَامٌ دَاخِرٌ بِرَأْسِ مَحْسُوبٍ مِيْ غَرَّدَ وَ جِزِيْ مِنْهُ أَنْ بَاطِلٌ نَمِيْ شُود». به حسب ظاهر کسی که در سؤال فرض شده، اعم از فطری است و ظاهر جواب امام، تقریر قبول توبه او است (۳۴). روایاتی نیز در خصوص پذیرش توبه به طور مطلق وجود دارد که می‌توان به آنها هم استناد کرد. در هر صورت، دلایلی (از قرآن و سنت) وجود دارد که بر محبوبیت اسلام و توبه از هر کسی دلالت دارند و آبی از تخصیص هستند و به وسیله برخی مؤیدات عقلی و نقلی کمک می‌شوند.

دلیل دوم- در لغت، عرف و شرع، عنوان مؤمن بر مرتدی که به خدا و رسول او (ص) ایمان آورده و پیامبر (ص) را در همه آنچه که خداوند بر او نازل کرده، تصدیق نموده، اعتراف کرده و به آن متدین شده، صدق می‌کند. اخباری هم که بر لزوم قتل مرتد فطری و عدم استتباب او دلالت دارند (مثل صحیح محمد بن مسلم و روایت عمار که ذکرشان گذشت) با این مطلب منافات ندارند؛ زیرا ظاهراً مراد از آنها عدم قبول توبه او نسبت به آثار شرعی دنیوی مسبب از کفرش است نه عدم قبول توبه در واقع امر بین او و خدایش نسبت به آنچه که به امر آخرت تعلق می‌گیرد. افزون بر این، معنای عدم قبول توبه او این است که پشیمانی مرتد فطری از کفر صادر شده از او موجب محو کفر و کالعدم شدنش نمی‌شود و این معنا مقتضی عدم قبول اسلامش در آینده نخواهد بود. نهایت امر این است که اسلام لاحق موجب از بین رفتن گذشته‌اش نمی‌شود؛ آن گونه که در غیرمرتد می‌شود. خلاصه اینکه عدم قبول توبه، منافات با اسلام (و مسلمان بودن و در نتیجه طهارتش) ندارد. ادله‌ای هستند که دلالت دارند بر اینکه اسلام، اقرار به شهادتین است. پس هرگاه مرتد به شهادتین اقرار کند مسلمان خواهد بود. در این صورت، چگونه اسم کفر بر او اطلاق می‌گردد؟ شیخ انصاری می‌گوید: «قول قوی‌تر این است که توبه مرتد فطری، موجب طهارت و زوال نجاست می‌شود؛ زیرا نجاست بر کفر معلق است و بر مرتد فطری، بعد از توبه کافر صدق نمی‌کند»؛ بنابراین، توبه‌اش به طور مطلق پذیرفته می‌شود بجز در احکام ثلاثه که در برخی روایات صراحتاً به اجرای آنها تأکید شده

از نقد و بررسی استدلال به روایت مذکور بر عدم پذیرش مطلق توبه مرتد فطری به دست می‌آید که این روایت از اثبات عدم قبول توبه ظاهری و باطنی مرتد فطری قاصر است و مشخص می‌شود که عدم پذیرش توبه مربوط به مجازاتهای سه گانه است و انجام مجازاتهای سه گانه منافاتی با پذیرش توبه مرتد فطری به طور مطلق ندارد؛ زیرا هیچ ملازمه‌ای بین عدم پذیرش توبه و عدم اسلام نیست. بنابراین، روایت مذکور در مورد احکام دیگر؛ مانند طهارت ساکت است، فلذا اطلاقاتی که شامل مسلمانان می‌شوند، این فرد را نیز در برمی‌گیرند.

روایت دوم- در موثقه عمار از امام باقر (ع) (۳۳) آمده است: «كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ - وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا صَ نُبُوْتَهُ وَ كَذَبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مَبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ أَمْرَاتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ (يَوْمَ ارْتَدَّ) وَ يُقَسَمُ مَالُهُ عَلَيَّ وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُ أَمْرَاتُهُ عَدَةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ عَلَيَّ الْإِمَامُ أَنْ يَقْتُلَهُ وَ لَا يَسْتَتِيبُهُ هُرَّ مُسْلِمَانِي كَمَا فِي جَامِعِهِ اسْلَامِي، از اسلام برگردد و نبوت پیامبر را انکار کند و او را تکذیب کند، خونس برای هر کسی که مطلبی (در این مورد) از او بشنود، مباح است، همسرش (در روزی که مرتد شد) از او جدا می‌شود، اموالش بین ورثه‌اش تقسیم می‌گردد، همسرش عده وفات می‌گیرد و بر امام لازم است که او را بکشد و از او توبه نخواهد». شهیدثانی به این روایت استناد کرده است و می‌گوید: «اصحاب این اخبار را بر ثبوت حکم قتل مرتد فطری حمل کرده‌اند، اما بین او و بین خدا توبه‌اش پذیرفته می‌شود؛ به خاطر این که از تکلیف مالایطاق برحذر باشد. آیه-الله سزواری نیز بر این باور است که روایت مذکور فقط بر عدم صحت استتباب توسط امام و عدم سقوط قتل در صورتی که توبه کند دلالت دارد؛ مانند حد زنا هر گاه با بیینه نزد حاکم ثابت شود. بنابراین هیچ ملازمه‌ای بین نفی استتباب و عدم قبول توبه، به طور مطلق وجود ندارد. حتی اگر نزد حاکم ثابت نشود یا ثابت شود و حکم به قتل او دهد و فرار کند و توبه نماید. در هر صورت، این روایت نیز بر عدم پذیرش مطلق توبه مرتد فطری دلالت ندارد؛ چون عدم صحت استتباب توسط امام به دلیل عدم تأثیر آن در برداشته شدن احکام ثلاثه است و این منافاتی با پذیرش توبه‌اش و حکم به مسلمانان و طهارت او ندارد؛ چنانکه امام خمینی هم به این عدم تنافی و عدم ملازمه تصریح کرده است. بنابراین استدلال به این روایت برای اثبات عدم طهارت مرتد فطری نیز صحیح نیست.

دلایل پذیرش توبه مرتد فطری به غیر از اجرای احکام ثلاثه با توجه به نقدهایی که بر دلایل اقامه شده بر عدم پذیرش مطلق توبه مرتد فطری وارد شد، قول فقهایی که قائل به قبول واقعی و ظاهری توبه مرتد فطری به استثنای اجرای احکام ثلاثه شده‌اند، ثابت می‌شود. در اینجا به صورت مشخص‌تر به دلایل این قول پرداخته می‌شود هرچند به برخی از آنها در ضمن نقد گذشته اشاره شد:

قتلش قادر نباشد یا به هر دلیلی تأخیر بیفتد و توبه کند، توبه‌اش بین خود و خدایش قبول می‌شود و عبادات و معاملاتش صحیح است، بدنش پاک خواهد بود و در مقابر مسلمانان دفن می‌شود. اجرای احکام ثلاثه در مورد او منافاتی با این حکم ندارد؛ زیرا آن، امری غیر از قبول واقعی توبه است.

در توضیح بیشتر این دلیل باید گفت، اگر توبه مرتد فطری در ظاهر و باطن قبول نشود، لازمه‌اش این است که افزون بر نجاستش، اعمال عبادیش مثل نماز و روزه‌اش قبول نباشد؛ در حالی که این امر خلاف دستور و خواست خداوند مبنی بر توبه بندگان و انجام اعمال عبادی است. مگر می‌شود از یک طرف دعوت به توبه شوند و از طرف دیگر توبه‌شان پذیرفته نشود؟ آیا چنین دستوری لغو و نیز استهزای بندگان نیست؟ وقتی دعوت به توبه می‌شوند، معنایش این است که بر توبه آنها فایده‌ای بار خواهد شد. اگر توبه و عباداتشان پذیرفته نشود، دعوت آنها به توبه نتیجه‌ای جز لغویت امر خدا و استهزای بندگان توبه‌کار نخواهد داشت. اگر هم گفته شود، فایده توبه، پذیرش آن در آخرت است، در آن صورت نیز می‌بایست اعمال عبادی آنها پذیرفته شود والا تکلیف ملایطاق خواهد شد؛ زیرا معنای بطلان اعمال عبادی مثل نماز و روزه، این است که در آخرت، افراد مرتد بدهکار خواهند بود. در آن صورت پذیرش توبه در آخرت با وجود عدم پذیرش عبادات آنها چه معنایی دارد؟ آیا این جمع بین نقیضین نیست؟ پذیرش توبه، به معنای عدم عقوبت و اعطای پاداش به مرتد است و بطلان عبادات به معنای لزوم عقوبت او است. در آن صورت، هم باید عقاب شود و هم نشود. این همان اجتماع نقیضین است. پس باید اعمالش مقبول باشد و از آن جایی که فقط از مسلمان قبول می‌شود، مرتد فطری بعد از توبه مسلمان محسوب خواهد شد و از آن جهت که مسلمان محکوم به طهارت است، مرتد فطری بعد از توبه محکوم به طهارت خواهد بود.

دلیل چهارم- از امور واضح این است که از بزرگترین اهداف امام علی(ع)، امام حسن و امام حسین(ع)، در جنگها و غیر آن، توبه دادن مرتدانی مثل خوارج، ناصبی‌ها و غلاتی بود که معترف به خدایی امیرالمؤمنین(ع) بودند و آن حضرات توبه کسی را که برمی‌گشت، می‌پذیرفتند و با آنها معامله مسلمان می‌کردند. این توهم که این عمل از جانب آن حضرات از باب مماشات به سبب برخی مصالح بوده در نهایت ضعف است.

دلایل طهارت مرتد فطری بعد از توبه صرفنظر از پذیرش توبه با توجه به اثبات پذیرش توبه مرتد فطری، طهارت او نیز ثابت است. جدا از این مسأله به دلایل دیگری هم می‌توان بر طهارت مرتد فطری بعد از توبه صرفنظر از پذیرش یا عدم پذیرش توبه او استناد کرد که در ذیل خواهد آمد:

دلیل اول- عدم تنافی بین عدم قبول توبه و مسلمان بودن؛ چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، به عقیده عده‌ای از فقها حتی اگر توبه مرتد فطری قبول نباشد، منافاتی با تحقق اسلام و در نتیجه طهارت او ندارد. شیخ انصاری در این باره می‌گوید: «عدم قبول توبه منافات با اسلام ندارد

است که از باب جمع بین ادله توبه نسبت به این موارد تأثیری ندارد. بنابراین، با توجه به صدق عنوان مسلمانی بر او، محکوم به طهارت است.

از اینجا روشن می‌شود که نسبت قول به عدم قبول اسلام مرتد فطری به مشهور خالی از ایراد نیست؛ زیرا آنها فقط به عدم قبول توبه او تصریح کرده‌اند که ممکن است مرادشان فقط عدم قبول توبه نسبت به احکام ثلاثه باشد. محقق خوئی در این باره می‌گوید: «شاید مراد مشهور همین قول باشد؛ زیرا غرابی در قبول توبه مرتد فطری نزد خداوند تعالی و مسلمان شدن ظاهریش نیست به طوری که عبادات مشروط به طهارتش صحیح باشد و در همان زمان به سبب عقوبت بر ارتداد سابقش قتلش واجب باشد و همسرش از او جدا شود و اموالش بین ورثه‌اش تقسیم گردد و خصوص این سه حکم بخشیده نشوند. و چه بسیار این مسأله در باب حدود نظیر دارد، هرچند کسی که حد بر او مستقر شده، توبه کند؛ همان گونه که در حد لواط کننده و زناکار چنین است که گرچه بعد از قیام بینه توبه کند، حد مقرر از آن دو ساقط نمی‌شود... به عبارت دیگر عقلاً و شرعاً در تفکیک بین اسلامش - که به طور مطلق قبول شود؛ یعنی برای او حکم به تمام احکام مسلمانان شود؛ مثل طهارت بدن، صحت عبادات مشروط به طهارت، جواز ازدواج با زن مسلمان و تملک مال و غیر اینها؛ به دلیل صدق مسلمان بر او بعد از توبه- و بین توبه‌اش از معصیت کفر سابقش که از جهتی کشته شود و از جهتی نه، محذوری نیست. اما جهت مقبول، قبول نزد خداوند تعالی در واقع است که عقاب نمی‌شود و اما جهتی که در ظاهر قبول نیست، نسبت به احکام ثلاثه مذکور است فقط نه غیر آنها؛ مثل طهارت و شبیه آن».

همدانی نیز در رد این انتساب می‌گوید: «این که قول به عدم پذیرش توبه مرتد فطری را به مشهور نسبت داده‌اند، خالی از اشکال نیست. بنابر آنچه که از صاحب مفتاح حکایت شده است، مشهور فقط به عدم قبول توبه تصریح کرده‌اند.

دلیل سوم- بدون شک مرتد فطری مکلف به اسلام و احکامش است و این دلالت دارد بر اینکه اسلام و اجرای احکامش در حق او ممکن و مجزی است. مقتضای عموم ادله تکالیف مشروط به اسلام یا ظهور و وجوب اسلام بر هر مکلفی، شمول آنها نسبت به مکلف است؛ بنابراین، واجب است که اسلام در حق او ممکن باشد (۳۴).

در این باره چنین گفته شده است: «همچنین بر پذیرش توبه دلالت می‌کند آن ادله‌ای که دلالت دارند بر توجه خطاب تکلیف به او؛ از قبیل عموم ادله تکالیف نسبت به هر بالغ عاقل مسلمانی. پس لازم است صحت عباداتش و قبول آنها از او که مستلزم قبول توبه در واقع می‌شود و الا تکلیف به ما لایطاق لازم می‌آید... و تکلیف ما لایطاق عقلاً و نقلاً منتفی است». به عبارت دیگر، باید به سبب اجتناب از تکلیف ملایطاق و اجتناب از خروج او از تکلیف با وجود داشتن حیات و عقل که اجماعاً باطل است، قائل به قبول واقعی توبه مرتد فطری شد. بنابراین، اگر کسی بر ارتداد مرتد فطری آگاه نشود یا بر

کافر بر او اطلاق می‌شود؟ نجاست هم معلق بر موضوع کفر است و بعد از توبه، کافر بر او صدق نمی‌کند.

امام خمینی می‌گوید: «با اظهار شهادتین، همه احکام؛ از قبیل معاشرت و مناکحات مترتب می‌شود و اگر کسی در مورد طهارت که از واضحات است و آنچه که در معاشرت‌ها نیاز است، توهم کند، در غایت سقوط است. پس چنانکه قبلاً گذشت، وقتی عنوان مسلمانی بر او صدق کند، پاک هم خواهد بود. عده‌ای از فقها به این دلیل استناد کرده‌اند.

دلیل سوم - عدم جریان استصحاب نجاست: بر خلاف نظر صاحب جواهر که می‌گوید: «اسلام مطهر نجاست همه اقسام کافر است بجز مرتد فطری؛ به خاطر اصل، استصحاب موضوعی می‌کنیم که کافر است و حکم به نجاست او می‌شود»، این استصحاب جاری نخواهد شد؛ زیرا کسی که توبه می‌کند مسلمان محسوب می‌شود. در باب استصحاب باید موضوع مستصحب باقی باشد. کافر و مسلمان به سبب کثرت اختلاف احکامی که دارند، از نظر شارع دو موضوع متغایر هم هستند. بنابراین وحدت موضوع که شرط استصحاب است، محقق نیست.

دلیل چهارم - مکلف بودن مرتد فطری بعد از توبه به عبادات مشروط به طهارت: مرتد فطری بعد از اسلام، مانند بقیه مسلمانان مکلف به انجام نماز و برخی عبادات دیگر مشروط به طهارت است (۳۵، ۳۶). ابن زهره، در این مورد ادعای اجماع کرده است (۳۷).

محقق خوبی می‌گوید: «مرتد بعد از توبه و اسلام، مانند بقیه مسلمانان مکلف به انجام نماز و برخی عبادات دیگر که مشروط به طهارت است، می‌شود. ... پس نمی‌توانیم ملتزم به نجاست و کفر او شویم؛ زیرا بر خلاف ضرورت فقه است». پس از توجه خطاب عبادات مشروط به طهارت به مرتد فطری کشف طهارت می‌شود.

به نظر می‌رسد قویترین دلیل بر طهارت مرتد فطری بعد از توبه، همین توجه تکلیف مشروط به طهارت به او است؛ زیرا اگر همچنان نجس محسوب شود، تکلیف به محال لازم می‌آید؛ چون از یک طرف مأمور به طهارت است و از طرفی تحصیل طهارت برایش ممکن نیست. بنابراین نمی‌تواند عبادات را با شرایطش انجام دهد و باطل خواهند بود. پس تکلیف او به انجام عبادت هم لغو است و هم امر به مالایطاق و انجام محال خواهد بود. بنابراین، وقتی مرتد فطری مکلف به انجام واجباتی است که مشروط به طهارت هستند، تکلیف به انجام این احکام، مستلزم قطع به قدرت او در انجام آنها همراه با شرایطش از جمله طهارت بدن است. وقتی به این قطع رسیدیم، نتیجه آن طهارت بدن و زوال نجاست مرتد فطری بعد از توبه است.

دلیل پنجم - انحصار نفی توبه در روایات به احکام ثلاثه: عبارت «لا توبه له» متضمن احتمالات مختلفی است. بنابراین مقصود، عدم قبول توبه نسبت به احکام ثلاثه است نه این که تمام احکام مسلمانی از جمله طهارت از او منتفی شود. پس اینکه ادعا شده است: «مراد از

و ادعای منافات از جهت اینکه عدم قبول، مستلزم خلود در آتش (جهنم) است و خلود در آتش با اسلام تنافی دارد، دفع می‌شود به اینکه اجماعی بر خلود کافر در آتش به طور مطلق حتی مثل مرتد فطری بعد از توبه نیست. امام خمینی هم در این خصوص می‌گوید: «ملازمه‌ای بین عدم قبول توبه و عدم صحت اسلام مرتد فطری (بعد از توبه) نیست؛ زیرا امکان دارد مرتدی که پروردگارش را نافرمانی کرده و مستوجب قتل در دنیا و عذاب در آخرت شده، توبه‌اش از این عصیان قبول نشود؛ هر چند مسلمان گردد».

محقق خوبی در این زمینه می‌گوید: «مقتضای قول خداوند: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اللَّهَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (نساء/۱۸)؛ برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: «الان توبه کردم!» توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم»، این است که خلود در آتش تنها از آثار مترتب بر کفر در حال مرگ است نه کسی که در زمان مرگ، متصف به کفر نیست. پس زایل شدن معصیت کفر، اقتضای حکم به عدم خلود در آتش را دارد. بنابراین، اگر مرتد، مسلمان شود و توبه کند و تا زمان مرگ بر کفرش باقی نماند، عقاب و خلود از او برداشته می‌شود. و این از جهت دلیل توبه نیست تا ادعا شود که توبه مرتد مانند عدم توبه است؛ زیرا توبه‌اش قبول نمی‌شود؛ بلکه از جهت قصور در دلیل اثر مترتب بر ارتداد است، به سبب مختص بودن آن اثر به جایی که ارتداد تا زمان مرگ باقی باشد و با قصور در مقتضی نیازی به تمسک به دلیل توبه نیست؛ چون به آن فقط در رفع آثاری نیاز است که اگر نبود، به حالش باقی است. اما بقیه احکام مترتب بر کفر و ارتداد؛ مانند نجاست بدن او، عدم جواز تزویجش با زن مسلمان، عدم ارث بردنش از مسلمان و شبیه اینها نیز مانند حکم سابقشان (یعنی عقاب و خلود در جهنم) هستند؛ زیرا با رفع موضوعشان که کفر است، مرتفع می‌شوند؛ به دلیل وضوح این مطلب که نجاست یهود و نصاری-مثلاً- بر فرض قول به نجاست، فقط بر عنوان یهودی و نصرانی و غیر آنها مترتب می‌شود. پس هرگاه اسلام بیاورد و توبه کند بر او عنوان یهودی و نصرانی صدق نمی‌کند؛ در نتیجه نجاست او و غیر آن از آثاری که مترتب بر عنوان یهودی و نصرانی است، برطرف می‌شود به سبب اینکه ادله این آثار نسبت به مابعد اسلام او قاصر است و عمومیت ندارد و نیازی به تمسک به دلیل توبه نیست تا گفته شود توبه مرتد قبول نمی‌شود».

دلیل دوم - صدق عنوان مسلمانی بر او با اظهار شهادتین: به دلیل آیات (نساء/۷۴؛ حجرات/۱۴)، سیره رسول گرامی اسلام و روایاتی چند با اقرار به شهادتین، توبه مرتد پذیرفته می‌شود و مسلمان می‌گردد. پس هر گاه به شهادتین اقرار کند، مسلمان می‌شود، پس چگونه اسم

بگویند نجس ذاتی هستی. مرتد فطری بعد از توبه نیز مسلمانی که اهانت به او حرام خواهد بود. اگر در تک تک این موارد مناقشه شود، ملاحظه همه موارد با هم باعث قطع به تلازم می‌شود. اگر کسی با ذهن عرفی - نه فلسفی و عقلی- این مجموعه را ملاحظه کند چنین قطعی پیدا می‌کند. عرف وقتی این آموزه‌ها را از شرع می‌بیند سؤال از پاکی یا نجاست نمی‌کند؛ بلکه قطعاً حکم به پاکی می‌کند. کسی را که شارع این گونه احترام و عظمت برایش قائل است که اهانت به او سبب تعذیر می‌شود و حتی در بعضی مراتب حد می‌خورد، نمی‌تواند نجس باشد.

در هر صورت، به دلایل مذکور، قول به طهارت مرتد فطری بعد از توبه، صحیح است، مخصوصاً اینکه فقها اعمالی را که مشروط به طهارت است بعد از توبه مرتد از او پذیرفته‌اند؛ از قبیل اعتکاف، وضو و تیمم، انجام عبادات قضا شده و حج شاید از این رو است که برخی از فقها گفته‌اند، اگر مرتد در حال اسلام محرم شود و سپس مرتد گردد و بعد توبه کند، احرامش باطل نیست.

آیه‌الله بهجت می‌گوید: «مسلمانی که نماز نخوانده اگر چه معذور بوده یا مسلمانی که مرتد شده، اگر چه مرتد فطری باشد بنا بر اظهر و یا مسلمانی که محکوم به کفر است، مثل خوارج، در صورت توبه بر همه اینها قضا لازم است، ولی مسلمانی که شیعه شده و نمازهایش را قبلاً مطابق مذهب خودش یا مطابق مذهب شیعه با نیت قربت خوانده است بنا بر اظهر قضا بر او واجب نیست. و اما اگر اصلاً نمازش را نخوانده، باید قضا کند. اگر مرتد مسلمان شود روزه‌های وقتی را که مرتد بوده باید قضا نماید».

نتیجه‌گیری

فقها در خصوص مطهریت اسلام نسبت به مرتد فطری اختلاف نظر دارند. دلیل فقهایی که قائل به عدم طهارت مرتد فطری هستند، این است که توبه مرتد فطری قبول نمی‌شود و اگر توبه قبول نشود، باعث خلود در آتش است و خلود در آتش با اسلام، منافات دارد.

به نظر می‌رسد قول عدم مطهریت مرتد فطری قابل قبول نباشد؛ زیرا مراد از عدم پذیرش توبه مرتد فطری فقط نسبت به احکام ثلاثه (قتل، جدایی از همسر و تقسیم اموال) است و دلیل عدم پذیرش توبه؛ به سبب تأخیر آن تا زمان مرگ است و یا این که توبه کسانی که توبه کرده‌اند، بر وجه اخلاص و واقعی نیست بنابراین ملازمه‌ای بین عدم قبول توبه و اسلام وجود ندارد.

به نظر می‌رسد: قول مطهریت اسلام نسبت به مرتد فطری صحیح باشد؛ زیرا هیچ آیه و روایتی که دلالت بر کفر مرتد فطری کند، وجود ندارد. با اقرار به شهادتین، مرتد مسلمان می‌شود بنابراین نجاست معلق بر موضوع کفر است و بعد از توبه، کافر بر او صدق نمی‌کند، وقتی عنوان مسلمانی بر او صدق کرد، پاک می‌شود. مرتد فطری مانند سایر مسلمانان، مکلف به انجام نماز و عبادات دیگر که مشروط به طهارت است، می‌شود بنابراین نمی‌توانیم ملتزم به نجاست و کفر او شویم.

«لاتوبه له»؛ یعنی آثار توبه برای مرتد فطری وجود ندارد و یکی از آثار توبه طهارت است. فلذا لاتوبه له یعنی طاهر نیست. وقتی طاهر نبود، قهراً نجس است؛ زیرا طهارت و نجاست یا متناقضین هستند و یا ضدان لاتالث لهما هستند و یا اساساً نجاست یعنی طاهر نبودن، قابل قبول نیست. حتی اگر بپذیریم که (لا توبه له) انصراف به احکام ثلاثه ندارد، به سبب احتمالات مختلف، روایت مجمل می‌شود. اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

دلیل ششم- اصل طهارت مسلمان: شیخ انصاری که به چنین اصلی برای اثبات طهارت مرتد فطری بعد از توبه تمسک کرده است، چنین می‌گوید: «ما می‌توانیم به اصل اکتفا کنیم و بر طهارت او به آن چیزی تمسک کنیم که بر طهارت مسلمین دلالت می‌کند. البته روایتی که بر طهارت مسلمان دلالت داشته باشد، یافت نشد؛ اما اجماع و ضرورت مذهب دلالت بر آن دارد. از مفهوم روایات دال بر نجاست کفار (۳۸) هم می‌توان به اصل طهارت مسلمان رسید. از جمله روایت: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ أُنْيَةِ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَالْمَجُوسِ - فَقَالَ لَا تَأْكُلُوا فِي أَنْبِئِهِمْ - وَلَا مِنْ طَعَامِهِمُ الَّذِي يَطْبَخُونَ - وَلَا فِي أَنْبِئِهِمُ الَّتِي يَشْرَبُونَ فِيهَا الْخَمْرُ؛ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ می‌گوید: از امام صادق (ع) حکم استفاده از ظرف‌های اهل ذمه و مجوسیان را پرسیدم، حضرت فرمود: از ظرف‌های آنان نخورید و از غذایی که آنها می‌پزند همچنین از ظرف‌هایی که در آن خمر می‌نوشند، استفاده نکنید.» صاحب‌جوهر، حکم به نجاست مشرکین و اهل کتاب را در ابتداء بحث از زمره بدیهیات و ضروریات مذهب می‌شمارد و در آخر بحث، روایات طهارت را از هر حیث مقدم بر روایات نجاست می‌شمارد و صرفاً بجهت انعقاد اجماع آنها را طرح و حکم به نجاست مشرکین و اهل کتاب می‌دهد. این حدیث دلالت آشکارتری بر طهارت اهل کتاب می‌کند؛ زیرا وقتی در پاسخ سوال کننده فقط ظرف‌های آلوده به شراب اهل کتاب را نجس می‌شمرد، مفهومش پاک دانستن ظرف‌های دیگر اهل کتاب، دست و بدن آنها است.

دلیل هفتم- ملازمه بین ادله دال بر احترام مسلمان و طهارت او: احکامی که گویای لزوم احترام گذاشتن به مسلمان است، شامل مرتد فطری بعد از توبه می‌شود؛ زیرا عرف و متشرعه به او مسلمان می‌گویند. در نتیجه مشمول ادله‌ای می‌شود که دلالت بر مستحب بودن عبادت، قضای حاجت و تشییع جنازه مسلمان و همچنین وجوب غسل و کفن و دفن مسلمان در مقابر مسلمین دارند و همچنین ادله دیگری که بر اکرام مؤمن و مسلمان دلالت می‌کنند، شامل چنین شخصی نیز می‌شوند. به دلیل ملازمه بین ادله دال بر احترام مسلمان و طهارت او، حکم به پاکی مرتدی که توبه کرده است، می‌شود؛ زیرا اطلاعات ادله، شامل او می‌شوند.

دلیل هشتم- ملازمه ادله دال بر حرمت اهانت به مؤمن با طهارت او: ادله‌ای که دلالت بر حرمت اهانت و تحقیر مؤمن دارد و این که احترام مؤمن از احترام کعبه بالاتر است بر طهارت مرتد بعد از توبه دلالت می‌کنند. قطعاً اهانتی بالاتر از این نیست که به مسلمانی

Law, Beirut: Dar Al-Ihya Al-Tarath Al-Arabi, seventh edition.

11. Holy Ardabil, Ahmad Ibn Muhammad. (1403). Al-Faid Al-Burhan Assembly: Research: Mr. Mojtaba Iraqi - Ali Panah Eshtehardi - Mr. Hussein Yazdi Isfahani, Qom: Islamic Publications Office, first edition.

12. Tusi, Muhammad ibn Hassan. (1407). Al-Khalaf: Jama'at al-Muddarshinafi al-Hawzah al-Alamiya, Qom: Islamic Publishing Institute.

13. Fazelhandi, Muhammad bin Hassan. (1405). Kashf al-Latham, the school of Sayyid al-Marashi al-Najafi.

14. Tusi, Muhammad ibn Hassan. (1407). Al-Khalaf: Jama'at al-Muddarshinafi al-Hawzah al-Alamiya, Qom: Islamic Publishing Institute.

15. Fazelhandi, Muhammad bin Hassan. (1405). Kashf al-Latham, the school of Sayyid al-Marashi al-Najafi.

16. Khoei Abolghasem, Al-Tanqih in the explanation of Al-Urwa Al-Wathqa, narration: Ali Gharavi, Najaf: under Ashraf Lotfi, first edition.

17. Haeri Yazidi, Morteza. (1426). Sharh al-Urwa al-Wathqi: Editor: Mohammad Hussein Amrollahi, Qom: Islamic Publications Office affiliated with the seminary teachers' association, first edition.

18. Fazel Lankrani, Mohammad Fazl. (1419). Tafsil al-Shari'ah in the explanation of Tahrir al-Wasilah - Ghushl al-Janaba, al-Tayammah, purification, Tehran: Oruja Institute, first edition.

19. Ansari, Morteza (1415). Book of Purification, Research: Research Group in Congress, Qom: World Congress in Honor of Sheikh Azam Ansari, First Edition.

## References

1. Ibn Fars Ahmad. (1404). Dictionary of Language Comparisons, Research: Abdul Salam Mohammad Haroon, Qom: Publications of the Office of Islamic Propaganda, First Edition.

2. Ibn Ibad Ismail. (1414). The environment in language, research: Mohammad Hassan Al-Yasin, Beirut: world of books, first edition.

3. Firoozabadi, Mohammad Ibn Yaqub (Beta). Dictionary Dictionary, Beirut: Library.

4. Wasitizabidi, Mohammad Morteza. (1414). Taj Al-Arous: Research: Ali Shiri, Beirut: Dar al-Fikr, first edition.

5. The first martyr, Mohammad Binmaki, (1410). Al-Lama'ah al-Damashqiyah al-Fiqh al-Imamiya, researcher: Mohammad Taqi Morvarid - Ali Asghar Morvarid, Beirut: Dar al-Tarath - Dar al-Islamiya, first edition.

6. Abdul Aziz Ezzat Abdul Jalil Hassan. (Beta). Definitions and terms of jurisprudence in the contemporary language, the software of Al-Shamlah School.

7. Behbahani, Seyed Ali (1405). Al-Fawaid Al-Aliyah, Ahwaz: Dar al-Alam Library, second edition.

8. Tusi, Muhammad ibn Hassan. (1387). Extended in Imami jurisprudence: Muhammad Taqi Kashfi, Al-Mortazawiyah School for the Revival of Al-Jaafari's works.

9. The second martyr, Zainuddin Ibn Ali. (1413). Masalak al-Afham to Tanqih Sharia al-Islam, Tehran: Islamic Enlightenment Institute.

10. Sahib Jawaher, Mohammad Hassan (1404). The Jewel of theology's Islamic

32. Sabzevari, Sayyid Abdul Ali (1413). The polite rules in the expression of halal and haram, Qom: Al-Manar Institute, office of Ayatollah Sabzevari.
33. Second Majlis, Molla Mohammad Baqir bin Molla Mohammad Taqi. (1406). The choice of people in understanding the refinement of news: Sayyid Mahdi Raja'i, Qom: Library of Ayatollah Marashi Najafi.
34. Hamedani, Aqarza (1416). Misbah al-Faqih: Research: Mohammad Baqiri- Noor Ali Nouri- Mohammad Mirzaei- Nooruddin Jafariana, Qom: Al-Jafari Foundation for Heritage Revival and Islamic Publishing Foundation, first edition.
35. Ibn Baraj, Abdul Aziz (Beta)
36. Ibn Fahd Heli, A. Al-Rasa'il al-Ashar, research: Sayyid Mahdi Raja'i, Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications, first edition.
37. Ibn Zohre, SH. The richness of development to the science of principles and prosperity, Ibrahim Bahadori, Qom: Imam Sadegh (AS) Institute, first edition.
38. Klini, Mohammad Ibn Yaqub (1407). Al-Kafi: Edited by Ali Akbar Ghaffari, Tehran: Islamic Library, fourth edition.
20. Ameli, Mohammad Taqi (1380). Mesbah Al-Huda Fi Sharh Al-Arwa Al-Wathqi, Tehran: Bina, first edition.
21. Bahrani, Yusuf (1405). Al-Hadaiq Al-Nadhira, research: Mohammad Taqi Irwani- Abdul Razzaq Muqarram, Qom: Jama'at al-Madrassin in the field of science, first edition.
22. Sultan Ali Shah, Sultan Muhammad. (1408). Expression of happiness in the authorities of worship, Beirut: Scientific Foundation for Publications, second edition.
23. Tabatabai, Sayed Mohammad Hussein. (1417). Al-Mizan Fi Tafsir Al-Quran, Qom: Islamic Publications Office of the Seminary Teachers Association.
24. Khomeini, Ruhollah (1424). Clarification of issues (Mahshi - Imam Khomeini), Islamic Publications Office affiliated with the seminary teachers' association, Qom: eighth edition.
25. Tabarsi, Fazl Ibn Hassan. (1377). Interpretation of comprehensive societies, Tehran: University of Tehran Press and Qom Seminary Management.
26. King Abdul Azimi, Hussein (1363). Twelve Tafsir, 14 volumes, Tehran: Miqat, first edition.
27. Mughniyeh, Mohammad Javad (1425). Tafsir al-Mubin, Qom: Dar al-Kitab al-Islami, third edition.
28. Bahr al-Ulum, Mohammad Mehdi Boroujerdi. (1406). second edition.
29. Ibn Ashour, Muhammad Tahir, (1420). Tafsir al-Tahrir and Enlightenment Famous by Tafsir Ibn Ashour, Beirut: Arabic History Foundation, first edition.
30. Nahj al-Balaghah (1414) Commentary by Sayyid Razi, Qom: Nahj al-Balaghah Institute, first edition.
31. Tabrizi, Javad Ibn Ali. (1426). Critique of the principles of Arwa, Qom: Dar al-Sadiqah al-Shuhada (sa).